مولودِ زرتشت

دکتر رحیم رضازادهٔ مَلِک*

یادداشت

روزی موبدی زرتشتی، به جوانی «کیکاوس» نام، دفتری به خطّ و زبان پهلَوی نشان می‌دهد و می‌گوید که در این دفتر، نَه تنها شرحی از اوستا و گزارش آن، بلکه داستان زادن و بالیدن زرتشت و آنچه بر سر وی رفته است نیز، یاد شده است، و سپس بخشی از آن دفتر را برای آن جوان ترجمه می‌کند، و به وی می‌گوید: «از آنجاکه اکنون کسی به این خطّ و زبان آگاهی ندارد، می‌ترسم که این دفتر به واسطهٔ یاد نکردن از آن، به یکباره از بین برود و تباه گردد. تو بیا و این دفتر را به خطّ و نظم دری درآور تا همگان بتوانند از مطالب آن آگاهی یافته، به راه راست هدایت شوند»:

«یکی دفتری دیدم از خسروی — به خطّی که خوانی وَرا پهلَوی
نهاده برِ موبدِ موبدان — سر و افسرِ بخردان و ردان
نبشته بر او سرگذشتِ جهان — ز احوالِ پیشینگان و شهان
همان شرحِ وستا و زند آن زمان — که آورْد زرتشتِ نوشیروان
همان قصّهٔ زادن از مادرش — از آن رَفته احوال‌ها بر سرش
کهن گشت این قصّه در دستِ کس — نبوُدی به خواندن بر او دسترس
مرا گفت موبد: «نگه کُن بدین — که تا بهتر آگاه گردی ز دین»

---

* محقّق، منتقد و پژوهشگر تاریخ.

وَآز آنجا یکی بهره بر من بخوانْد — تو گفتی دلم را بر آتش نشانْد
مرا گفت: «دانش در این روزگار — ز بهرِ چنین روز آید به کار
همی‌بینی این قصّه‌های کُهُن — کآز او یاد نارَد کسی اصل و بُن
ندارد بدین خطّ کسی دستگاه — بترسم که گردد به یک ره تباه
همان بِهْ که این را به نظم آوری — به پاکیزه گفتار و خطِّ دری
ز دانش بیارایی این دینِ پاک — کُنی تازه این رسم و آیینِ پاک
چو دینِ بهی را کُنی آشکار — بمانَد ز تو در جهان یادگار
مگر نو شود این سخن در جهان — بخوانَد همه کس از این داستان
همه کس ببیند از او راهِ راست — که در دینِ پاکیزه آن رسمِ ماست».

کیکاوس که زن و فرزند ندارد و به اقتضای جوانی جز به خوشگذرانی به کاری نمی‌پردازد، با اعتقاد نسبةً راسخی که به آیین زرتشت دارد، بر آن می‌شود تا توصیهٔ موبد را بپذیرد، تا مگر با این کار «بهشتی» شود. با چنین نیّتی به خانه می‌رود و شب هنگام، در خواب، سروش (فرشتهٔ پیام‌رسان ایزدی) را می‌بیند که وی را تشویق می‌کند که چون بیدار شود «قصّهٔ زرتشت» را به نظم دری درآورَد تا نه تنها روان زرتشت را شاد کُنَد، بلکه شاید زرتشت، شفیع او نزد یزدان شود:

«منم در جهان نو فراز آمده — خِرَد را تنم پیشباز آمده
نَه تیمارِ فرزند و زن بر دلم — نَه جز کویِ عشرت بُدی منزلم
ببسته میان را به کُستی و بند — بدانسته لختی ز وستا و زند
چو گفتارِ موبد شنیدم تمام — دلِ من بر آن گفته برگشت رام
نپیچیدم از گفتِ موبد سرم — چنان خواستم کآین به نظم آورم
که تا مانَد اندر جهان نامِ من — وَآز او خوب گردد سرانجامِ من
مگر کآیزدِ قادرِ دادگر — رهانَد روانِ مرا از سقر
بدین عزم رَفتم سویِ خانِ خویش — گشادم درِ خیر بر جانِ خویش
روان و دلم هر دُوان شاد و کَش — غنود این دو چشمِ من ازخوابخَوش
به بالینم آمد همانگه سروش — مرا گفت: «تا کی نشینی خموش
چو بیدار گردی از این خفتنت — زبان را پژوهش دِه از گفتنت

یکی تازه کُن قصّه زرتشت را به لفظِ دری و به نظمش گرا
روانِ زراتشت را شاد کُن روانِ خود از دوزخ آزاد کُن
نیابی از او بِهْ شفیعی دگر به نزدیکِ دارندهٔ دادگر»

کیکاوس، با شگفتی از خوابی که دیده، بیدار می‌شود و آنچه را که در خواب دیده، برای پدرِ خود، کیخسرو (پسرِ «دارا» از خاندان‌های قدیمی شهر «ری») تعریف می‌کند، و کیخسرو پسرش را به سرودن «قصّهٔ زرتشت» تشویق می‌کند و امیدواری می‌دهد که همهٔ وسائل آسایش وی را فراهم خواهد کرد تا او به نظم داستان زرتشت بپردازد.

کیکاوس که این رضایت و شور و شوق پدرش را ملاحظه می‌کند، نزد موبدی که پیشتر از او خواسته بود مطالب آن دفترِ به خطّ و زبان پهلَوی را به خطّ و نظم دری درآورَد، می‌رود و از موبد می‌خواهد متن دفتر را بخوانَد و به فارسی ترجمه کُنَد و به همان ترتیب که موبد ترجمهٔ فارسی را تقریر می‌کند، وی آن را به نظم دری درآورَد:

«از آن سهم بیدار گشتم ز خواب روان گشته از دیدگان سیلِ آب
همه شب بدین گونه تا روز پاک نخفتم، همی‌بودم اندیشه‌ناک
که از بام چون آفتابِ بلند فگند از سرِ شیرِ گردون کمند
بگفتم من این قصّهٔ خوابِ خویش به کیخسرو آن ناموَر باب خویش
کجا پور داراش خوانی همی بپرس از کسی گر ندانی همی
که آن خانه در ری قدیمی شده‌ست نه تخمی‌ست کآکنون پدید آمده‌ست
مرا گفت: «زنهار رغبت نمای در این کار زآین بیش هرزه مپای
هر آنچت بباید ز برگ و ز ساز بگو تا من آرم هم‌اکنون فراز
تو را نیست کارِ دگر در جهان بجز گفتنِ نظمِ این داستان
به تدبیرِ این قصّه کوش ای پسر مگر رحمت آرَد به ما دادگر»
چو پاسخ چنین دیدم از بابِ خویش بجُستم از او چارهٔ خوابِ خویش
شدم نزدِ آن موبدِ هوشیار کجا زند و وستا بُدش در کنار
بدو گفتم: «این قصّه آغاز کُن چو در مغزم اندیشه پرواز کُن»
چو از حالِ قصّه خبر یافتم به تدبیرِ این تیز بشتافتم»

و چنین نیز می‌شود:

«بگفتم من این قصّهٔ باستان ز گفتارِ موبد سرِ راستان
چنین داستان‌های چون شیر و می نگوید کسی جز که کاوس‌کی
چو بینی تو این خطّ و گفتارِ من بگُن آفرینی سزاوارِ من
چو «مولودِ زرتشت» خوانی تمام به دل خوان بر او آفرینی تمام
هر آن دل که در وی بوَد مهرِ او چو خورشیدِ روشن بود چهرِ او
سپاس از خداوندِ پیروزگر که دارم ز زرتشت و از دین خبر
نَه دُروَندم و گمرَه و آشموی نَه دارم از این گونه آیین و خوی
چه شایستمی کردن ای پُر خِرَد که گر من ز پُشتِ یکی مَردِ بَد
ز دُروَندی اندر وجود آمدی مر ابلیس را در سجود آمدی
بماندی به دوزخ درون تا قیام رسیدی ز من دیو و جادو به کام
ندانم سپاسِ خداوند گفت که با دانش و دین مرا کرد جفت»

نمی‌دانیم، یا لااقل من نمی‌دانم، که کیکاوس پسر کیخسرو، در چه زمان و سالی، این مولودِ زرتشت را به نظم فارسی درآورده است. حدود ۲۰ نسخهٔ دستنوشت از مولودِ زرتشت که در دسترس است، همگی در سده‌های اخیر رونویسی شده‌اند. در پایان برخی از نُسخ مولودِ زرتشت، پایان‌نوشتی هست که جلبِ دقّت می‌کند:

یکی از موبدان زرتشتی، به نام «زرتشت» پسر «بهرام» نسخه‌یی از قصّهٔ زرتشت، سرودهٔ کیکاوس پسر کیخسرو را می‌خواند، بر آن می‌شود که آن قصّه را رونویسی کند، به روز آذر (۹) ماه آبان سال ۶۴۷ یزدگردی (= آدینه ۲۱ ربیع‌الاوّل سال ۶۷۷ هجری قمری) این رونویسی کردن را شروع می‌کند و دو روزه (شبِ خور، یعنی روز ۱۱ آبان‌ماه) این رونویسی را به پایان می‌بَرد:

«سپاسم ز یزدانِ پروردگار که توفیق دادم بدین یادگار
چو پیروزی و یاری‌ام داد و پشت نوشتم من این قصّهٔ زارتشت
ز دارنده دادارِ دادآفرین نماز و ثنا بر زراتشتِ دین
ز ما صد هزاران درود و دعا به زرتشت، پیغمبرِ باصفا
هزاران هزاران درود و نماز بر آن ارجمندِ اشو، پاکباز
فزونتر ز ریگ و ز برگِ درخت درودم بر آن روحِ بیداربخت

نوشتم من این قصّهٔ ارجمند ز گفتارِ دارندهٔ هوشمند
هنرمندِ دیندار کاوس‌کی وَرا باب کیخسرو از شهرِ ری
هزاران درودِ انوشیروان ز ما باد بر روحِ آن هر دُوان
به نیروی یزدان و فرمانِ او نوشتم من این حالِ مَردانِ او
بدان تا چو خوانند مردانِ دین درودم فرستند با آفرین
کسی کآو فرستد انوشه‌روان بماناد بختش همیشه جوان
هزاران درود و دعا بر کسی کآنوشه روانم رسانَد بسی
ثنا باد بر جانِ آن نامور که آمرزشم خواهد از دادگر
چل و هفت با ششصد از یزدگرد همان ماهِ آبان که گیتی فسرد
من این روز آذر گرفتم به دست به آبان چو بر جشن بودیم مست
شب خور نوشتم من این را به کام به دو روز کردم مر او را تمام
ز خواننده خواهم درود و دعا بخواهد هم آمرزشم از خدا
اشو باد فروهرِ انوشه روان که از دل فرستد انوشیروان
گر ایدون که نامم ندانی همی اگر بشنوی یا بخوانی همی
که زرتشت بهرام بن پژدو ام یکی یادگاری از آن هر دُو ام
چون این قصّهٔ نغز برخواندم معانیِ او با خِرَد راندم
بسی شُکرها کردم از دادگر که دارم ز دادار از دین خبر
دعا و ثناها بگفتم بسی کآز این گونه هرگز نگوید کسی»

زرتشت بهرام ـ یعنی همین رونویس‌کنندهٔ مولودِ زرتشت ـ احساس می‌کند که او نیز طبع شعر [illegible] بر آن می‌شود که وی هم یکی دیگر از متون به خطّ و زبان پهلَوی را به نظم فارسی درآوَرَد، و به دنبال آن «ارداویرافنامه» را به نظم فارسی درمی‌آورد:

«به دل گفتم ار زآن که این دُرِّ پاک شود جفت، شمعی بود تابناک
بدین اندرون دستگاهی بوَد همان مَردِ دین را پناهی بوَد
مرا هاتف از غیب آواز داد که: «باید تو را جفتِ این ساز داد
چو دادار داده‌ست این دستگاه اگر جهْد نبوَد بوَد زآن گناه»
ز گفتارِ هاتف که بُد رهنمای همیدون به بهرِ رضایِ خدای

بـــه گـــفتار اردای ویراف رنـــج بـبُردم کـــه آن بـــوُد آگـــنده گـنج
چـو المـاسِ نـظم آوریـدم بـه کـف بـــرآوردم ایـــن پـاک دُرّ از صـدف
بـــر امّـــیدِ آن کآیـــزدِ بـــی‌نیاز رهـــانَد روانـــم ز گُـــرم و گـــداز».

با این حساب، کیکاوس پسر کیخسرو، منظومهٔ مولودِ زرتشت را پیش از سال ۶۴۷ یزدگردی (یا پیش از سال ۶۷۷ هجری قمری) سروده است.

گرچه در جامعهٔ زرتشتیان، به دفعات قصّهٔ «مولودِ زرتشت» رونویسی می‌شد، لکن تا هنگام سامان فرهنگ جهانگیری، تألیف میرجمالُ‌الدّین حسین بن فخرُالدّین حسن انجو شیرازی، میان سال‌های ۱۰۰۵ تا ۱۰۱۷ هجری قمری در هندوستان، در هیچیک از منابع فارسی، از این سرودهٔ کیکاوس یادی نیست.

برای نخستین‌بار (تا آنجا که من دیده‌ام) در فرهنگ جهانگیری، ابیاتی از منظومهٔ مولودِ زرتشت، به شاهد برخی از واژه‌ها نقل شد، لکن در همان فرهنگ جهانگیری، منظومهٔ مولودِ زرتشت سرودهٔ کیکاوس پسر کیخسرو، به زرتشت بهرام پژدو (که در واقع یکی از رونویس‌کنندگان مولودِ زرتشت بود که شرح رونویس کردن آن قصّه و اهتمام ورزیدن به نظم ارداویرافنامه را در پایان نسخه‌یی از مولودِ زرتشت، به نظم نوشته است) نسبت داده شد:

«باد: ... نام فرشته‌یی است که بر ترویح موکول (موکّل؟) است و تدبیر امور و مصالح روزِ باد بدو متعلّق است. روز بیست و دوم بوَد از هر ماه شمسی. نیک است در این روز بر اسبان و ستوران سوار شدن و جامهٔ نو بریدن و پوشیدن. زراتشت بهرام پژدوی گفته:

فـلک داد مـر بـابِ او را بـه بـاد بـه هـنگام آبـان مَـه و روز بـاد».

(مولود زرتشت، بیت ۱۴۹۴)

«خاره: ... زن را گویند. زراتشت بهرام پژدوی راست:

مـر آن خـاره را بـوُد دغـدوی نـام کـه زرتشتِ فـرخـنده را بـود مـام»

(همان، بیت ۷۳)

«واژه: با زای عجمی مفتوح و اخفای ها، کلمه را گویند. زراتشت بهرام پژدوی گفته:

کـه واژه ز وسـتا و زنـد آن زمـان بـه جـای ونـدیداد و هـادخت دان»

«زره‌تشت: ... نام زرتشت است... زراتشت بهرام پژدوی گفته:

یکـی تـازه کـن قـصّهٔ زره‌تشت بـه نـظم دری و بـه خـطِّ درشت»

(همان، بیت ۴۱)

که همهٔ بیت‌ها که مؤلّف فرهنگ جهانگیری به زرتشت بهرام پژدو نسبت داده، از منظومهٔ مولودِ زرتشت سرودهٔ کیکاوس پسر کیخسرو است.

و نیز، کیخسرو اسفندیار، در تنها تألیف شناخته شده و بازمانده‌اش «دبستان مذاهب» که به سال ۱۰۶۳ هجری قمری در هندوستان سامانش داده، با نسبت دادن مولودِ زرتشت به زرتشت بهرام پژدو، آن منظومه را، به‌طور خلاصه، به نثر فارسی نقل کرده است:

«زراتشت بهرام که از موبدان دین زردشت پیغمبر است، گوید که ... چون زردشت به معمورهٔ هستی خرامید، به مجرّد زادن، خندید چنانکه آوازهٔ خندهٔ او را زنان همسایه که در آن انجمن حاضر بودند، شنیدند. پورشهسپ،

بـه دل گـفت کآیـن فـرّهٔ ایـزدی‌ست جز این هر که از مادر آمد گریست»

(همان، بیت ۱۹۲)

«زراتشت بهرام گوید: روزی زردشت نزد شاه آمد. گشتاسپ شاه با وخشور گفت: «مرا از ایزد چهار آرزو است. سزد که پیغمبر درخواهد: نخست که پایهٔ خود در آن سرا بنگرم. دوم، هنگام آویزش، هیچ زخمی بر من کار نکند تا دینِ بِهْ را آشکار گردانم. سوم آنکه نیک و بَد جهان را کَمْا هُوَ بدانم. چهارم آن که تا رستخیز روان من از تن جدا نشود».

زرتشت گفت: «من، این هر چهار آرزو را از یزدان بخواهم،

ولیکن تـو بـاید کآز ایـن هـر چـهار یکی خـویشتن را شَـوی خـواستار
سه حاجت ز بهرِ سـه کس برگُزین کـه تـا مـن بـخواهـم ز دادآفـرین
نبخشد به یک کس مر این هر چهار ازیـرا کـه گـوید مـنم کـردگار».

(همان، ابیات ۱۱۳۰-۱۱۳۲)

و از آن پس، آنان که قصّهٔ «مولودِ زرتشت» را به زرتشت بهرام پژدو نسبت داده‌اند، الی ماشاءاللّه.

چنان به نظر می‌رسد که از دیرباز که پارسیان هند به گردآوری روایات مزدیسنان پرداخته‌اند، یا در مجموعه‌هایی از روایات که زرتشتیان ایران پرداخته و برای هم‌کیشان

به هند فرستاده‌اند، منظومه‌هایی چند، همچون «مولودِ زرتشت»، «ارداویرافنامه»، «قصّهٔ سنجان»، «صد در نظم»، «مزدکنامه»، «داستان چنگرنکهاچه»،... را در کنار هم قرار داده و از مجموع آن منظومه‌ها، جُنگی پرداخته‌اند، و این جُنگ یا جُنگ‌ها (که فراهم آورندهٔ آن یا آنها را نمی‌شناسیم و دور نیست که همان زرتشت بهرام پژدو باشد) بـه دفعات، همچنانکه بوده، رونویسی شده است.

از اینگونه جُنگ‌ها و مجموعه‌ها، چندتایی را می‌شناسیم:

یکی همان است که در کتابخانهٔ عمومی شهر سن‌پترزبورگ بوده و فردریک رُزنبرگ Frederic Rosenberg، در مقدّمهٔ زراتشتنامه، به سال ۱۹۰۴ میلادی، آن را وصف کرده است.

دیگری مجموعه‌یی است که تحت عنوان «دینکردنامه» چاپ سنگی (به احتمال زیاد در هندوستان) شده است. این مجموعهٔ چاپی گویا «دینکرد فارسی» نیز نامیده می‌شده است. در صورتجلسهٔ نشست ۳۵ انجمن ناصری زرتشتیان کرمان، در تاریخ جمعه ۱۹ رجب سال ۱۳۱۴ هجری قمری آمده:

> «ملاّ بهرام بهروز حاضر، اظهار داشت که کتابی موسوم به دینکرد فارسی، نـزد جناب دستور رستم سپرده، و می‌خواهد. قرار شد تا هفتهٔ دیگر، یا جناب دستور رستم دَه تومان پول کتاب را، یا کتاب را، به او بسپارد. زیراکه [: از آنجاکه] باعث عدم [: به علّت نداشتن] شعور، ملاّ بهرام، گویا، خیال داشت [: خیال دارد] به دست جُددینان [: بیگانه‌کیشان] دهد این کتاب را، بهتر آنکـه [جـناب دسـتور رستم] پولش را بدهند».

روایات داراب هرمزدیار که در دو مجلّد، به اهتمام موبد مـانک رستم اونـوالا، بـا مقدّمهٔ جیوانجی مودی، به سال ۱۹۲۲ میلادی، در هند به چاپ سنگی رسیده است، نیز از اینگونه مجموعه‌هاست که مبلغی از این منظومه‌ها را حاوی است.

هرگاه، کسانی، به مناسبتی به اینگونه جُنگ‌ها و مجموعه‌ها مراجـعه کـرده‌انـد، بـه واسطهٔ آنکه رونویس‌کنندهٔ مولودِ زرتشت، زرتشت بهرام پژدو بوده، و نامش را به نظم در پایان منظومهٔ مولودِ زرتشت یاد کرده است، و نیز سرایندهٔ ارداویرافنامه همان زرتشت بهرام پژدو بوده، که اهتمامش به سرودن ارداویرافنامه را در پایان منظومهٔ مولودِ زرتشت،

و نیز در منظومهٔ ارداویرافنامه آورده:

«نـمانده بـوُد بـابِ مـن بـه گـیهان وَرا بـا دوسـتان مـینو بـه گـیهان
کـجا بهرام و بابَش بـوُد پژدو انـوشه بـر روانشـان بـاد هـردو
طـبیب و هـیربَد بـوُد و مـنجّم دری و پـهلَوی‌خوان بـوُد و عـالِم
...
ولی مـامم بـه خـانه بـوُد بـا مـن بـدو گـفتم کـه: «ای دانـا امـین زن
بـر آن کس وای کاَو در دوزخ افـتد بـه رنـج و درد و آه و آوخ افـتد»
...
بـدو گـفتم: «بـه نـورِ پـاکِ دادار شکسته کُن تو دیـوان در شبِ تـار»
چو بشـنید ایـن سـخن‌ها مـادرِ مـن یکـی آتش بـرافـروزید روشـن
چـو در دل دیـو غـم مأوا هـمی‌کرد کُتُب خـواندن مـرا سـودا هـمی‌کرد
دو کُـتبِ نـغز بـوُد انـدر برِ مـن بـه پـیش آوَرد آن را مـادرِ مـن
کـتابی بـوُد از آن «مولودِ زرتشت» در او چیزی که بُـد مـقصودِ زرتشت
بـخوانـدم قـصّه و زان داسـتان مـن نگـه کـردم بـه گـفتِ راسـتان مـن
بـر آن گـوینده گـو و گـفتِ آن را گشـادم در دعـا خـواندن زبـان را
انـوشه بـر روانش چـون هـزاران کـه مـا را زاَو بـمانده یـادگاران
پس آنگـه آن دگـر دفـتر گُـزیده بدو بگـماشتم چـون چشـم و دیـده
مـر او را نـام بـوُد «ارداى ویراف» در او نیک و بـدی‌ها کـرده اوصـاف
...
بـه فـرّ یـاور و فـرمانِ یـزدان بگـفتم قـصّهٔ مـردانِ یـزدان
بـجز زرتشت بن بهرام پژدو کـه گـوید اینچنین گـفتار بـا تـو
تو ای بـهدین مـر او را کـار فـرمای به رادی و به کـرفه دست بگشـای».

بله، این کسان، زحمت جستجوی بیشتر را به خـود نـداده، و هـمهٔ مـنظومه‌های آن جُنگ یا مجموعه را از زرتشت بهرام پژدو دانسته و در نقلِ خود، به وی نسبت داده‌اند.

منظومهٔ «مولودِ زرتشت» را نخستین‌بار فردریک رُزنبرگ، با ترجمهٔ آن به فرانسه، به سال ۱۹۰۴ میلادی، با نام «زراتشتنامه» و منسوب به «زرتشت بهرام پژدو» منتشر کرد.

رُزنبرگ، برای سامان متن منظومهٔ زراتشتنامه، پنج نسخهٔ دستنوشت را با هم مقابله، و در حواشی متن حدود ۲۰۴۰ نسخه بَدَل (اختلافات پنج نسخهٔ دستنوشت مورد مقابله) را یادکرد. به سال ۱۳۳۸ خورشیدی، محمّد دبیر سیاقی، منظومهٔ مولودِ زرتشت را با همان عنوان زراتشتنامه که رُزنبرگ اختیار کرده بود، و باز منسوب به زرتشت بهرام پژدو، همراه با نسخه بَدَل‌های یاد شده در چاپ رُزنبرگ، در تهران تجدید چاپ کرد، جز آنکه با عنایت به وزن ابیات منظومه، حدود ۱۶۰ نسخه بَدَل از ۲۰۴۰ نسخه بَدَل را که رُزنبرگ در حاشیه یادکرده بود، از حاشیه به متن آورْد.

به سال ۱۳۵۲ خورشیدی، جواد برومند سعید، در مقالتی که با عنوان «بررسی چند واژهٔ زراتشت‌نامه» در مجموعهٔ «جشن‌نامهٔ محمّد پروین گنابادی» (صفحه‌های ۶۹ ـ ۷۷) منتشر کرد، به هفت بیت از این منظومه (براساس چاپ تهران) پرداخت و پیشنهادهای دُرست و بقاعده ارائه داد.

□

قضیّهٔ «سراینده» و «رونوشت‌کننده» منظومهٔ «مولودِ زرتشت» را، ظاهراً، برای نخستین‌بار، کریستین رمپیس Christian Rempis در مقالتی که با عنوان «سرایندهٔ زراتشتنامه کیست؟ Quiest l'avtevr du zartusht-nâmeh» در مجموعهٔ مقالات تحقیقی خاورشناسی (به سال ۱۳۴۲ خورشیدی) نوشت، طرح و حلّ کرد. در حاشیهٔ همین مقاله، رمپیس اشاره می‌کند که خلاصهٔ مطالب این مقالت را، در سال ۱۹۴۹ میلادی (= ۱۳۲۸ هجری خورشیدی) در توبینگن (آلمان) القاء کرده است.

بین‌السّطور عرض کنم که در این مقالت، رمپیس به یک نکتهٔ ظریف توجّه می‌کند و آن اینکه تاریخ رونویسی «مولودِ زرتشت» توسّط زرتشت بهرام پژدو، یعنی روز ۹ ماه آبان سال ۶۴۷ یزدگردی، مطابق روز ۱۵۲ از سال اعتدالی است (یعنی در اواخر ماه دوم یا اوایل ماه سوم تابستان است)، ولی شاعر می‌گوید که «همان ماه آبان که گیتی فسرد» و چون در آن هنگام از سال اعتدالی گیتی نمی‌فسرد (یعنی هوا چنان سرد نمی‌شود که آب یخ بزند)، پس نباید عدد «چل و هفت با ششصد از یزدگرد» درست باشد، و با این استدلال، به یکی از نسخه بدل‌های «ششصد» که «سیصد» است، منتقل می‌شود و ابیات را چنین پیشنهاد می‌کند:

«چل و هفت با سیصد از یزدگرد همان ماهِ آبان که گیتی فسرد
من این روزِ آذر گرفتم به دست به آبان چو بر جشن بودیم مست».

در این وجه، روز آذر (۹) از ماه آبان سال ۳۴۷ یزدگردی مطابق روز ۲۲۵ از سال اعتدالی (حدود نیمهٔ ماه دوم پاییز) می‌شود، که خوب، معمولاً در چنان هنگام از سال هوا سرد می‌شود و ممکن است گیتی بفسرد.

گرچه این نکته‌یابی سخت هوشیارانه است، ولی من چنان نمی‌اندیشم. چه، اوّلاً، این ابیات را زرتشت بهرام پژدو، برای ثبت تاریخ رونویسی خود سروده، و از سرایندهٔ منظومه ـ کیکاوس پسر کیخسرو ـ نیست، و شواهد و قرائن دیگر هم، دوران زندگی زرتشت بهرام پژدو را، همان سدهٔ هفتم هجری حکایت می‌کند. ثانیاً، در این بازخوانی، تنگی قافیه و ضعف توانایی شاعر زرتشتی نادیده گرفته شده است.

به نظر من، شاعر زرتشتی «چل و هفت با ششصد از یزدگرد ـ همان ماه آبان...» را سروده، و برای تمام کردن بیت، در تنگی مجال یافتن لفظ معادل قافیهٔ مصراع اوّل گیر کرده، آخرالامر «... که گیتی فسرد» را یافته است. از اینگونه ابیات که یا ضعف وزن دارد، یا ضعف قافیه، و یا ضعف معنی، و یا هر سه، در سروده‌های زرتشت بهرام پژدو کم نیست.

بله، عرض کردم که ظاهراً، نخستین‌بار کریستین رمپیس، قضیّهٔ سراینده و رونوشت‌کنندهٔ منظومهٔ مولودِ زرتشت را طرح و حلّ کرد. پس از رمپیس، مرحوم رحیم عفیفی، در مقالتی که با عنوان «سخنی دربارهٔ زردشت بهرام پژدو ـ زراتشتنامه» در مجلّهٔ هیرمند (مشهد، تابستان ۱۳۴۳ خورشیدی) نوشت به این موضوع پرداخت، و نیز همو، در بهمن‌ماه همان سال ۱۳۴۳ که ارداویرافنامهٔ منظوم سرودهٔ زرتشت بهرام پژدو را منتشر کرد، در مقدّمهٔ آن، همین موضوع را به شرحی تمام طرح و بحث کرد.

□

از واژگان فارسی و عربی که کیکاوس کیخسرو در منظومهٔ «مولودِ زرتشت» به‌کار بُرده پیداست که وی با ادبیّات زمان خود آشنایی نسبةً کافی داشته است. خاصّه اگر توجّه کنیم که در همین منظومهٔ مولودِ زرتشت، اقتباساتی از شاهنامهٔ فردوسی نمود دارد. مثلاً این بیت از مولودِ زرتشت (صفحهٔ ۴۹):

«کــه را یــاور و پُشت یـزدان بـوَد هـمه سـاله بـا بـختِ خـندان بـوَد»

(همان، بیت ۷۲۸)

را با این بیت از شاهنامهٔ فردوسی (در جنگ کیخسرو با افراسیاب):

«کــه را پُشــتگرمی ز یــزدان بـوَد هــمیشه دل و بــختِ خـندان بـوَد»

مقایسه کنید.

□

از منظومه‌هایی که زرتشتیان فارسی‌زبان، در مورد روایات آیینی سروده‌اند، و نیز از قصّه‌هایی (که به هر حال به مقولات دینی مربوط می‌شود) به نظم آورده‌اند، نباید توقّع یک اثر ادبی خوب، و حتّی نسبةً خوب، داشت، چرا که پردازندگان رسائل فارسی زرتشتی، نه تنها تسلّطی بر ادبیّات فارسی نداشته‌اند، بلکه اصلاً منظور و مقصود ایشان پرداختن یک اثر ادبی والا و به کمال رسیده نبوده است. همّ ایشان مصروف آن بوده است که اثری غیر فارسی، یا روایتی غیر مکتوب را ـ حالا اگر شعرگونه هم بشود چه بهتر ـ به وجهی که برای همکیشان همزبانشان قابل فهم و درک باشد درآورند.

در منظومه‌های فارسی زرتشتی، ضعف وزن، غلطی قافیه، تعبیرهای غیر فصیح، فقر واژگان، شکستگی لغات، فراوان است، همچنانکه منظومه‌های فارسی سایر فِرَق دینی و مذهبی نیز چنین است.

در منظومه‌های فارسی یهودی، مثلاً به این تکّه از «موسی‌نامه» سرودهٔ «شاهین شیرازی» در حدود نیمهٔ سدهٔ هشتم هجری عنایت بفرمایید:

«چو ظلم و زور فرعون شهر بگرفت چه جای شهر یکسر دهر بگرفت
به فرعون موبدی گفت اندر این ماه شود بنیاد آن فرزند دلخواه
که تختت را از او باشد تباهی به فرمانش درآید مرغ و ماهی
چو زآن اخترشناسان راز بشنید به جان لرزید و خیره گشت بی‌دید
بسی در وادی حکمت دوید او بجز آن چارهٔ دیگر ندید او
چنین گفتش به چاووشان درگاه روان گردید از اینجا جمله آگاه
شتابان تا بر قومان عبّر هر آن مردی که هست آنجا سراسر
بگیریتان یکی بر جا مانید فراز قلعه‌شان بالا دوانید

بـبندیتان بـر ایشـان قـلعه را در نـهیتان مُـهر مـن آنگـاه بـر در
چه آن گبران ز فرعون آن شنیدند چـه آتش جـمله از جـا در رمیدند
...»

یا به این مرثیهٔ سرودهٔ «عمرانی» شاعر یهودی در اوایل سدهٔ دهُم هجری، در «قصّهٔ هفت برادران» توجّه کنید:

«ایـا مـادر حـلالم کُـن حـلالم که من در محنت و رنج و عـذابم
بـه دست کـافران اکنون به زاری نـدارم هـیچگونه رستگاری
دریـغا در بـلای جـاودانـی فـتادیمان یکـایک نـاگـهانی
چه سازم چون کنم چاره ندارم بـه نـاگـاهی سـرآمـد روزگـارم
دریـغا از جـوانـی بـر نـخوردیم به سر زاری و سر اندوهی مُردیم
بـه دست کـافران گشـتم گـرفتار چـه سـازم چـون نـدارم چـارهٔ کـار
ز مـن پـدرود بـاش ای مـادرِ پیر کـه بـا تـقدیر یـزدان نـیست تـدبیر
دل از من برکَن ای مـادر بـه یکبار نـخواهـی دیـد مـرا زنـده دگـربار
بگـفت و دادران مگـرفت دربـر ز گـریه کـرد روی یک‌به‌یک تـر
بـه زاری گـفت بـا آن دل‌فگـاران ایـا بـیچارگان بـیقراران
مـبادا چـون مـرا از پـا درآرند دمـار از جـان مـا یـعنی بـرآرند
شـما را دل شـود اشکسته نـاگـاه مـثال کـافران گـردید گـمراه
چه باید رفت از این دنیا بـه نـاکـام هـمان بـهتر کـه بـاشیم مـا نکـونام
نـمیرد هـر کـه نـامش نـیک بـاشد ز بَد دور و به حـقّ نـزدیک بـاشد».

منظومه‌های فارسی گورانی (علی‌اللّهی) نیز فاقد ارزش ادبی برای زبان فارسی است. مخاطبان سرایندگان آنها نیز مردمی اهل ادب فارسی نبوده‌اند. در این گونه منظومه‌ها، بیشتر جنبهٔ تبلیغی و القاء دینی منظور بوده است. مثلاً به این تکّه از سرودهٔ «نعمت‌اللّه جیحون‌آبادی» متخلّص به «مُجرم» در «احقاق‌الحقّ» که به نام «شاهنامهٔ حقیقت» شُهره شده، توجّه کنید:

«بوَد خـالق آن‌کس دو کـون آفـرید که کس صورتش را به ظـاهر نـدید
کسـی داشت مـعنی ز روح و بشـر بـبیند پس او را بـه عـین بـصر
خـدا دیـدنی نـیست از چشـم سـر بـه سـر بـایدش دیـد انـدر نـظر

که هر کس به ظاهر دوعینان گشود — شد احول دوتا دید در یک وجود
به عقل و به انفاس، فکر و خیال — به ظاهر ندیدی کسی آن وصال
هر آنکس به معنای حقّ شد بصیر — به هر جا کُنَد سیر باشد مُنیر
ببیند وصال خدا را مُدام — دل عاشقان است حقّ را مقام
براهیم زآن دَم به حال نکو — همی‌کرد با خود چنین گفتگو
پس آنگه براهیم دلشاد شد — به توفیق حقّ خانه آباد شد
قضا روزی آذر از آن بتکده — برون رفت با پور گفت ای دَدَه
کنون می‌روم سوی خانه به تاب — به اینجا نشین تا من آیم به باب

...»

یا ملاحظه فرمایید که میرزا شیدا، در تبلیغ دودمان‌های فقر چگونه فارسی می‌سراید:

«گوش کن ای رندِ صاحب معنوی — تا بگویم دودمان‌ها بشنوی
هشت‌ده دوده به فقر ارزانی است — جاری از شاه جهان حقّانی است
دورهٔ اوّل جناب جانی است — از خودی بگذشت بر حقّ فانی اِست
دویمین زنده علی ای هوشمند — سیّمین جانی مکان ای ارجمند
نور سلطان دودمان چارم است — زانکه نور ماه بدر و انجم است
پنج موسی دانیال خوش خصال — شش جلال‌الدّین ولیّ با جدال

...

هفت‌ده بهروزخان پاکدین — هجدهُم جانی است از صدق یقین
شُکر ایزد را که من حقّانیم — طالبم در دودمان جانیم

...»

و امجدالعرفاء ـ اینک یکی دیگر از سرایندگان اهل حقّ ـ می‌سراید:

«فاش گویم سرّ اسرار است بابایادگار — هم نقط هم خطِ پرگار است بابایادگار
ذات قرص‌است به هر دوری‌به‌اسمی‌آمده — پادشاه دور ادوار است بابا یادگار
اوّلاً شده جلوه‌گر ذاتش با شکل نقطه — از نقطه خط‌ها پدیدار است بابا یادگار

...»

□

همچنانکه عرض شد، محتوای ادبیّات (منظومه‌های) فارسی فِرَق دینی و مذهبی، و در آن میان منظومه‌های فارسی زرتشتی، بسی مهمّتر از زبان و ساختار ادبی آن آثار است.

نکته‌یی که به هر حال، در مطالعهٔ آثار فارسی گروه‌های دینی و مذهبی باید مورد عنایت خواننده باشد، توجّه به اصطلاحات خاصّ دینی و مذهبی در هر یک از آن آثار است. به عبارت دیگر، همچنانکه نمی‌توان ظرافت‌های مثلاً مثنوی رومی را بدون توجّه به اصطلاحات دینی اسلامی دریافت، آثار فارسی یهودی یا سروده‌های فارسی گوران‌ها و سروده‌های فارسی زرتشتیان را نیز نمی‌توان بدون عنایت به اصطلاحات دینی آن آثار درک کرد.

از این‌رو، چنان به نظر می‌رسد که در نشر منظومه‌های فارسی فِرَق دینی و مذهبی، از جمله منظومه‌های فارسی زرتشتیان، لازم است اهتمام‌کنندهٔ به نشر، نه تنها خود آگاهی بایسته از چنان اصطلاحات و رسوم مربوط به آنها داشته باشد، بلکه در صورت لزوم و اقتضا، چنان اصطلاحات را برای خواننده نیز توضیح دهد.

□

آن دفتری که موبد زرتشتی از خطّ و زبان پهلَوی به فارسی ترجمه کرده و کیکاوس پسر کیخسرو آن را با عنوان «مولودِ زرتشت» به نظم درآورده اکنون به دست نیست. برخی از بخش‌های مولودِ زرتشت را می‌توان در دیگر منابع دینی زرتشتی به خطّ و زبان پهلَوی، سراغ کرد. مثلاً بخش‌هایی از روایات مربوط به تولّد زرتشت تا هنگام ابلاغ دین به گشتاسپ‌شاه را در کتاب پهلَوی «گُزیده‌های زاد اسپرم» و «دینکرد» و بخش‌هایی از پیشگویی‌های زرتشت در مورد هزاره‌ها و افول و رونق آیین زرتشتی را در کتاب پهلَوی «زندِ وهومن‌یسن» می‌توان ملاحظه کرد. هر چند ساختار روایت در این منابع پهلَوی، تا اندازه‌یی با ساختار روایت در مولودِ زرتشت متفاوت است.

با ملاحظهٔ این منابع پهلَوی، چنان به نظر می‌رسد که بخش‌هایی از روایت مربوط به زرتشت که در این منابع یاد شده، از مولودِ زرتشت فوت شده است. البتّه این احتمال هم هست که در منبع اصلی مورد استناد کیکاوس، این تکّه‌ها از روایات نبوده است.

□

در سامان متن مولودِ زرتشت، بجز متن و نسخه‌بدل‌هایی که رُزنبرگ نقل کرده، و به

تَبَع آن در نشر تهران نیز یاد شده است، دو نسخهٔ دیگر را زیر دست داشتم. یکی نسخه‌یی که فقط سرودهٔ کیکاوس را متضمّن است و از آنِ کتابخانهٔ مؤسّسهٔ شرقشناختی کاما است، بدون تاریخ و هر گونه یادداشت، به خطّ نستعلیق. و دیگر نسخه‌یی از آنِ آقای مهربان باقراوف که یادداشت زرتشت بهرام پژدو را نیز حاوی است و تاریخ انجام آن «فرجام یافت به پیروزی به روزِ مِهر از ماهِ مِهر از سال هفتصد و شصت و پنج از پادشاهی یزدگرد شاهنشاه» به خطّ نَسخ نسبةً خوانا در ۸۲ صفحه.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی